

ایرانیان در دیوان سالاری حکومت سلاجقه روم

فاطمه تقوایی

دبیر تاریخ و دانشجوی دکترای تاریخ

چکیده

مقاله حاضر ضمن تحلیل مشاغل این دوران، به چگونگی حضور ایرانیان در سه منصب پروانگی، وزارت و قضاوت پرداخته و نشانه‌های فرهنگ ایرانی را در دستگاه اداری سلجوقیان روم جست‌جو کرده است.

کلیدواژه‌ها: سلجوقیان روم، آسیای صغیر، پروانگی، وزارت، قضاوت.

مهاجرت تعداد زیادی از ایرانیان به آسیای صغیر که با فتح بزرگ آلب ارسلان در «ملازگرد» بسیار پررنگ‌تر شده بود، از قرن هفتم به بعد و با شروع حملات مغول گسترده‌تری پیدا کرد. شکل‌گیری دولت سلجوقیان روم به‌زودی آناتولی را نه تنها به‌عنوان پایگاه جدید قدرت و رفاه، بلکه به‌عنوان کانون تحولات فرهنگی مطرح کرد که در آن، حضور محسوس عنصر ایرانی بیش از همه جلب‌نظر می‌کرد.

موضوع اساسی در تحقیق حاضر، بررسی چگونگی حضور این مهاجران ایرانی و میزان تأثیر آنان در توسعه فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر است. نگارنده با استفاده از روشی تاریخی با رویکرد توصیفی و تحلیلی، به بررسی منابع و اطلاعات موجود پرداخته و تا حد امکان کوشیده است، منابع تحقیقی و پژوهش‌های صورت گرفته را با منابع اصلی مقایسه کند و در صورت وجود اختلاف، به بررسی و نقد آن‌ها بپردازد.

یافته‌های پژوهش حاضر بر این نکات تأکید دارند که ایرانیان به همراه خود فرهنگ، آداب و رسوم، و نشانه‌های بارزی از علم و هنر و دانش رایج در ایران عصر سلجوقی را رواج دادند و آثار علمی، هنری، ادبی و... بسیاری را خلق کردند. در این میان، تعامل میان ایرانیان و حاکمان سلجوقی روم و شرایط مناسب فراهم‌شده توسط آنان نیز، زمینه را برای رشد و شکوفایی فرهنگ ایرانی ایجاد کرد.



مقدمه

در آستانه حمله مغول، یعنی در آغاز قرن هفتم هجری، تمدن ایران اسلامی در مشرق و مرکز ایران به مراحل بالایی از ترقی رسید و شمار دانشمندان و اهل علم و اطلاع، عرفان و ادب بسیار چشم‌گیر بود. طبعاً عده‌ای از دانشمندان در گیرودار حمله مغول از بین رفتند، ولی عده‌ای هم یا به ممالک مجاور گریختند و در پناه امرای آن نواحی به کار خود ادامه دادند و یا در خود ایران احیاناً از زیر ضربات حمله مغول جان به‌در بردند و در گوشه و کنار مملکت پناه جستند. در این زمان، پناهگاه‌هایی در ایران و خارج از ایران وجود داشتند و آنان که از تیغ بی‌دریغ مغول امان یافته و جانی به‌در برده بودند، غالباً به این پناهگاه‌ها گریختند و در آنجا بقیه‌ایام حیات را سپری کردند [صفا، ۱۳۷۳، ج ۳: ۳۰۵]. یکی از این پناهگاه‌ها آسیای صغیر بود که توسط سلجوقیان روم اداره می‌شد. پادشاهان این حکومت چون دریافتند مقاومت در برابر مغول که از شرق چون طوفانی در حرکت بود، ممکن نیست، پس از اظهار انقیاد ظاهری در برابر آنان، خطر حمله مغول را برطرف ساختند. این امر که در حرکت موج عظیمی از ایرانیان به سمت آناتولی نقش داشت، در دگرگونی فرهنگ این منطقه بسیار شایان توجه است. بنابراین طبیعی است، ایرانیانی که در آناتولی حضور داشتند، در مشاغل و مناصب متفاوت این دوران عهده‌دار تصدی امور باشند؛ مشاغل و مناصب گوناگونی که به‌جز مواردی خاص، مطابقت زیادی با مشاغل موجود در ایران زمان سلجوقیان داشتند.

مقایسه‌ای اجمالی میان مناصب و اصطلاحات تشکیلاتی سلجوقیان ایران و آناتولی، گستردگی اقتباس و شباهت این دو دستگاه را آشکارتر خواهد کرد. تشکیلات کشوری سلجوقیان ایران به پنج دیوان تقسیم می‌شد: وزارت یا دیوان اعلا؛

دیوان استیفا؛ دیوان طغرا که شامل دیوان انشا و رسائل بود؛ دیوان اشراف؛ دیوان عرض [لمبتون، ۱۳۷۱: ۲۷۱-۲۰۱]. متولیان هر یک از این دیوان‌ها را به ترتیب **وزیر، مستوفی، طغرای، مشرف و عارض** می‌گفتند که هر یک وظایفی ویژه داشتند.

وزیر در رأس تشکیلات و ناظر بر امور جاری بود. **مستوفی**، مدیر مالی و رییس دیوان، **طغرا**، ناظر بر مکاتبات و صدور فرامین و... **مشرف**، عهده‌دار نظارت بر اخبار دربار و هم‌چنین نظارت بر عملکرد کارکنان دولت به‌ویژه مأموران جمع‌آوری مالیات، و **عارض** نیز مأمور اداره امور نظامی کشور بود. در آناتولی، هم‌آن‌گونه که از اخبار مورخان آن روزگار برمی‌آید، تمامی این مناصب با همین عناوین و وظایف در پاره‌ای موارد با اندکی اختلاف وجود داشت. در منابع تاریخ این دوره، بارها به این مناصب و متولیان آن اشاره شده است. **آقسرای**، مناصب موجود در آناتولی را در زمان غیاث‌الدین کبک‌خسرو (۶۶۶ هـ ق) چنین برمی‌شمارد: «وزارت، پروانگی، نیابت سلطنت، استیفا، اشراف ممالک و بیگلربیگی» [آقسرای، ۱۳۶۲: ۸۲]. در سایر منابع نیز به این مناصب اشاره شده است [ابن‌بی‌بی، ۱۳۵۰: ۹۶].

مهم‌ترین موارد اختلاف، منصب «پروانگی» بود که منشأ آن به‌درستی معلوم نیست. در ایران این منصب تنها یک منصب جزء اداری بود که متصدی آن «پروانه‌چی» خوانده می‌شد و پروانه احتمالاً مخفف همان است [ربانی، ۱۳۸۲: ۱۰۶]. در هر حال، پروانه یکی از مشاوران عالی سلطان بود که پیام‌های شخصی او را می‌رساند. اختلاف دیگری که باید به آن اشاره شود، مربوط به اختیار و قدرت وزیر است. در آناتولی به دلایلی نامعلوم، وزرا به‌ویژه تا پیش از حمله مغول، از اقتداری که هم‌تایانشان در سایر بلاد اسلامی داشتند، برخوردار نبودند و همواره صاحب‌منصبان

دیگری هم‌چون اتابکان، نواب و... با آنان در قدرت شراکت داشتند. منصب اتابکی نیز در میان سلجوقیان آناتولی وجود داشت، اما اتابکان آناتولی هیچ‌گاه نتوانستند قدرتی مانند اتابکان سایر نقاط بیابند. شهرت برخی از ایشان بیش از آن که مربوط به منصب اتابکی آنان باشد، مرهون اقدامات و سمت‌های دیگر ایشان بود.

علاوه بر مناصب مذکور که در سطح کلان مطرح بودند، سلسله‌مراتب بعدی دستگاه اداری و نظامی سلجوقیان آناتولی نیز شباهت چشم‌گیری با همین سلسله‌مراتب در دستگاه سلجوقیان ایران و عراق داشت. اکثر مناصب، اسامی فارسی و یا نیمه‌فارسی داشتند و همان‌هایی بودند



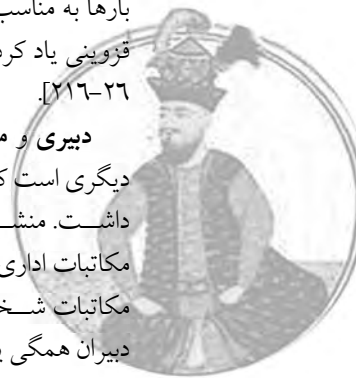
مقایسه‌ای اجمالی میان مناصب و

اصطلاحات تشکیلاتی سلجوقیان ایران

و آناتولی، گستردگی اقتباس و شباهت

این دو دستگاه را آشکارتر خواهد کرد

که در میان سلجوقیان ایران و عراق نیز به‌کار می‌رفتند؛ مناصبی نظیر **امیر آخور** که گاه به او «کند اسطبل» مأخوذ از «Condstable» بیزانسی نیز گفته می‌شد و وظیفه‌اش نظارت بر نگهداری از اسب‌های دربار بود. **امیر جاندار** که در رأس نگهبانان یا محافظان بود. **امیر سلاح** یا سرکرده سپاهیان. **امیر مجلس** که وظیفه‌اش ترتیب و تدارکات مراسم جشن و نظایر آن بود. **امیر عالم** که وظیفه تقدیم‌نامه‌های رسمی را داشت. **امیر شکار** که وظیفه‌اش تدارک مراسم شکار سلطان بود. **پرده‌دار** یا **حاجب** که نظارت بر ورود و خروج افراد به دربار را برعهده داشت. هم‌چنین: **چاشنی‌گیر**، **شراب‌سالار**، **طشت‌دار**، **جامه‌دار** و... مشاغل نظامی و مناصب مرتبط با



آن‌ها نیز در آناتولی وجود داشت. استفاده از اصطلاحاتی فارسی هم‌چون **سرهنگ**، **سرنفر**، **سرلشگر**، **سپه‌دار** و نظایر آن برای نامیدن مناصب، مراتب و درجات نظامی که برخی از آن‌ها بعدها عیناً به ترکی ترجمه شدند نیز نشان‌دهنده اقتباس سلجوقیان آناتولی از نظام سپاه در ایران است. در این میان، حضور ایرانیان به‌خصوص قزوینیان و دیلمیان در سپاه چشم‌گیرتر بود. **ابن‌بی‌بی** بارها به مناسب از این سرهنگان دیلمی و قزوینی یاد کرده است [ابن‌بی‌بی، ۱۹۷۵: ۲۶-۲۱۶].

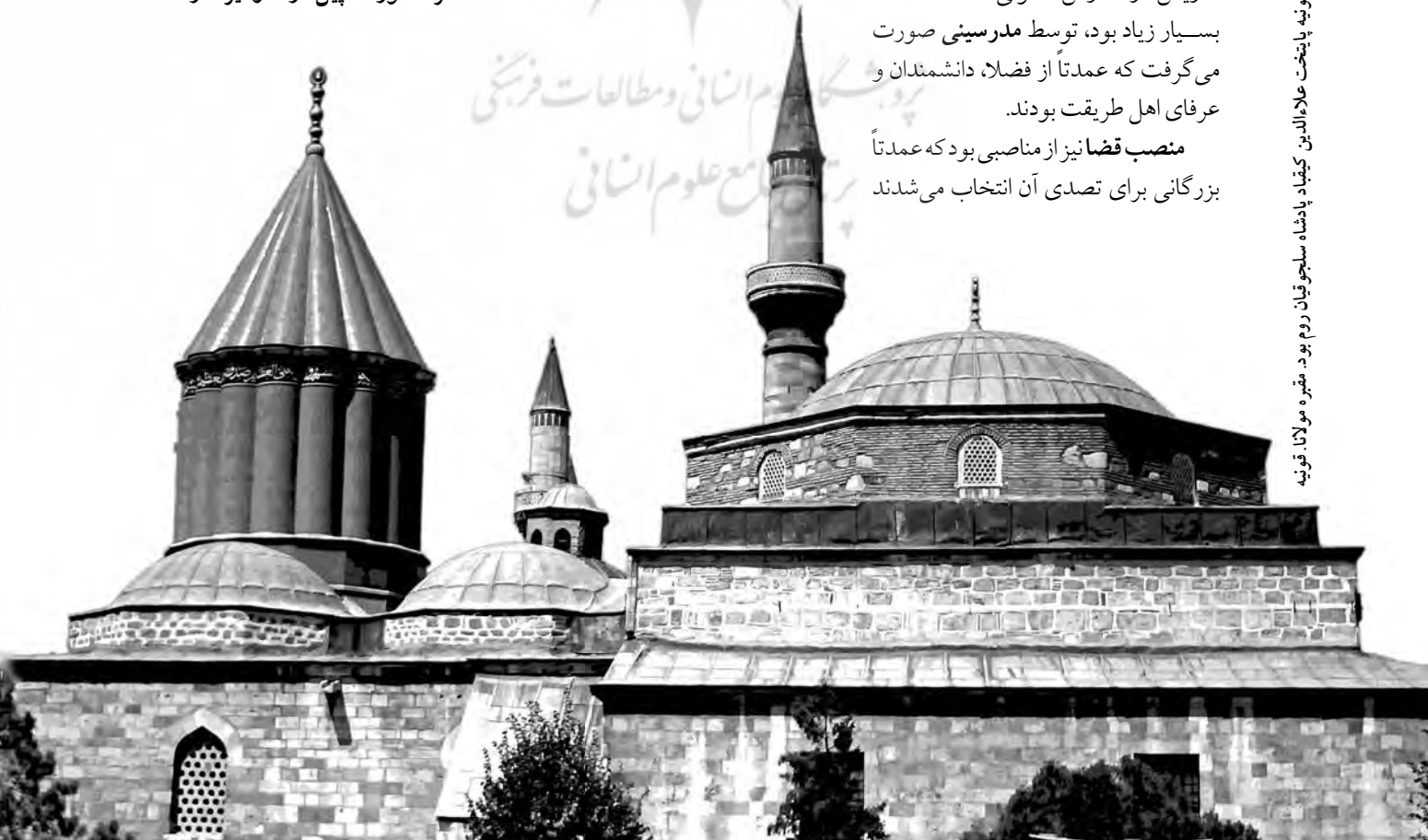
دیبری و منشی‌گری از مشاغل مهم دیگری است که در دوران سلجوقی وجود داشت. منشیان متعددی وظیفه نگارش مکاتبات اداری، فرمان‌ها، منشورها و حتی مکاتبات شخصی را برعهده داشتند. این دبیران همگی یا ایرانی بودند یا فارسی را به‌خوبی می‌دانستند. اغلب خود نیز ادیبانی بودند که نوشته‌هایشان از ارزش ادبی خاصی برخوردار بود. اداره دیوان طغرا، عمدتاً به‌عهده این منشیان، دبیران و کاتبان هنرور بود. به‌جز مشاغل اداری و دیوانی، تدریس در مدارس آناتولی که تعداد آن‌ها بسیار زیاد بود، توسط **مدرسینی** صورت می‌گرفت که عمدتاً از فضلا، دانشمندان و عرفای اهل طریقت بودند.

منصب قضا نیز از مناصبی بود که عمدتاً بزرگانی برای تصدی آن انتخاب می‌شدند

که از دانشمندان و فضلا بودند. انتصاب در مسند قضا، یا از طریق حاکم سلجوقی در مواردی که استقلال داشت و یا در مواقعی که تحت نفوذ ایران بودند، از جانب حکومت‌های ایران صورت می‌گرفت. قضات این دوران از شأن و منزلت خاصی بهره‌مند بودند و گاهی نیز به‌عنوان **نماینده** و **یا واسطه‌العقد پیمان‌های سیاسی** فرستاده می‌شدند. در این دوران، تجار و بازرگانان زیادی نیز به آناتولی آمدوشد می‌کردند و اصناف موجود در بازار شهرهای بزرگ از جمله قونیه، حکایت از مشاغل متعددی دارد؛ از جمله، «پنبه‌فروشان» که ظاهراً مدرسه‌ای نیز داشتند؛ چرا که افلاکی از ارادت **صفی‌الدین هندی** که در مدرسه پنبه‌فروشان تدریس می‌کرد و جمعی از طلابش، به مولانا حکایاتی را نقل کرده است. «زرکویان» که لقب **صلاح‌الدین زرکوب** مرخوذ از این شغل است و نیز «پارچه‌بافان، قالی‌بافان، پوستین‌دوزان» و... هر کدام حجره‌های خاص خود را در بازار داشتند. نشانه‌های باقی‌مانده در آثار معماری آناتولی نیز نشان‌دهنده اشتغال

جمعی از مردم به‌کارهایی مانند **گچبری**، **کاشی‌کاری**، **مقرنس‌کاری** و... است [ربانی، همان: ۱۵۲-۱۴۱]. گروهی نیز به هنرهایی مانند **تذهیب** و **مصورسازی** مشغول بودند.

صاحبان حرف درحقیقت شامل گروه‌های متعددی می‌شدند که عمدتاً از آسیای مرکزی و ایران به آناتولی مهاجرت کرده بودند. آن‌ها در شهرها و روستاهای موجود و یا تازه تأسیس شده سکونت یافته و عمدتاً در زمرة گروه‌هایی بودند که به تجارت و صنعت می‌پرداختند [شکر، ۱۳۸۵: ۲۹]. شاید به‌خاطر حضور و تأثیر همین گروه است که اصناف گوناگون سال‌ها بعد، چنان‌چه اولیای چلبی در سفرنامه خود در قرن یازدهم ذکر کرده است، هم‌چنان عناوینی فارسی داشته‌اند؛ از جمله: **خوانندگان** و **سازندگان**، **قدم‌زنان**، **شش‌تاریان**، **نکته‌شناسان**، **شعبده‌بازان**، **تیراندازان**، **جان‌بازان** و **پهلوانان**، **صدف‌کاران**، **مهرتان**، **قلم‌کاران**، **سرمه‌کشان**، **آهنکشان**، **زردوزان**، **سکه‌زنان**، **مهرکنان**، **کشتیبانان**، **خواجهگان**، **مرده‌شوران**، **پیل‌داران** و نیزه‌داران.



در اینجا لازم است یادآوری شود که بسیاری از آداب دربار سلجوقیان نیز از تأثیر فرهنگ ایرانی خالی نبود. در منابع به بازی‌ها و سرگرمی‌هایی هم‌چون چوگان، شطرنج و نرد نیز اشاره شده است که از تفریحات متداول میان ایرانیان بودند [فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱۹]. پرداختن به هر کدام از این مشاغل و مناصب، پژوهشی مستقل را می‌طلبد. بنابراین، در مقاله حاضر از بین کارگزاران ایرانی دستگاه اداری سلجوقیان روم، به سه منصب **پروانگی، قضاوت و وزارت** پرداخته شده است تا از این رهگذر، ردپای حضور ایرانیان در آسیای صغیر معلوم و تأثیر فرهنگ ایرانی جست‌وجو شود.

۱. پروانگی

در بین مناصب اداری آناتولی، منصب پروانگی مهم‌ترین منصب بود و طبق اطلاعات منابع، این منصب در خارج از آناتولی جز در ایران دوران مغول، در هیچ کجای دیگر دنیای اسلام معادلی نداشت. در آن‌جا نیز این منصب تنها یک منصب جزء اداری بود که متصدی آن پروانچه‌چی خوانده می‌شد و پروانه احتمالاً مخفف همان است [ریانی، ۱۳۸۲: ۱۰۶]. در هر حال، پروانه یکی از مشاوران عالی سلطان بود که پیام‌های شخصی او را می‌رساند. از بین کسانی که صاحب این منصب بودند، چند تن معروف‌تر از بقیه‌اند؛ از جمله: **علاءالدین کیقباد**، فردی به نام **ظهیرالدین** را در این منصب گماشته بود که در حق او عنایت بی‌نهایت داشت و حال آن‌که ظهیرالدین به خواسته‌های سلطان توجهی نمی‌کرد. سلطان علاءالدین «که به جای وفا جفا می‌دید»، روزی این دوبیتی را بر ورق شکایت نگاشت و نزد پروانه فرستاد:

شمع که کنون در سر دل رفت تنم
بی‌گریه شبی نگشت خندان دهنم
«پروانه» که گفت یار غار تو منم
او نیز رضا داد به گردن زدنم

[ابن بی‌بی، ۱۹۵۷: ۱۱۴].
ابن بی‌بی به منشأ و مولد ظهیرالدین اشاره‌ای نکرده است، اما از همین ابیات می‌توان استنباط کرد که برحسب آشنایی ظهیرالدین با زبان فارسی، سلطان اشعارش را به فارسی نزد وی فرستاده است. سرنوشت ظهیرالدین که چند سال بعد از خدمت ملک علاءالدین جدا شد، سرگردانی در شهرهای کشور روم بود. سرانجام از راه یمن عازم دیار شام شد و در تلباشر، بر اثر بیماری فوت شد [همان، ص ۴۴].

سال‌ها بعد **عزالدین کیکاووس اول**، وقتی تلباشر را تصرف کرد، شنید که ظهیرالدین پروانه که «روی از بندگی برتافته بود»، در تلباشر مدفون است. لذا فرمود تا «مرقد ظهیرالدین ایلی پروانه را تفحص کردند و عظام رفاتش را از خاک به در آوردند و بر آتش نهادند و بر باد دادند و بدان سبب تشفی حاصل کرد» [همان: ۷۶-۷۵].

در نیمه دوم قرن هفتم و در دوره ضعف خاندان سلجوقی، یک دیوانسالار ایرانی تبار به نام **معین‌الدین پروانه**، شهرت و اهمیت برجسته‌ای پیدا کرد. **معین‌الدین ابوالعالی سلیمان بن علی الدیلمی**، مشهور به پروانه، فرزند **مهدب‌الدین علی الدیلمی**، وزیر سلطان **کیخسروی دوم** (۶۴۴-۶۳۶/۴۶-۲۳۶م) بود. پدر وی همان کسی بود که بعد از شکست کیخسرو دوم در نبرد کوسه‌داغ، برای میانجیگری نزد مغولان رفت و توانست بایجونویان را قانع سازد و با انعقاد صلحی، سلطنت سلجوقی در روم را به مدت نیم‌قرن دیگر تثبیت کند. وی در آغاز کار خود مکتب‌دار بود و مردی روشن‌فکر و روشن‌بین، و از همین طریق وارد کارهای دیوانی شد.

معین‌الدین فعالیت سیاسی خود را در سال ۶۴۲ به ریاست توقات شروع کرد و پس از آن به امارت توقات و ارزنجان

رسید [همان، ص ۱۰۷-۱۰۶]. پروانه در دوران سلطنت سه فرزند سلطان کیخسرو و در فاصله سال‌های ۶۴۷ هـ/ ۱۲۴۹م تا ۶۵۴ هـ/ ۱۲۵۶م به مقام حاجبی نایل شد. وی به‌خاطر موقعیت ممتاز خانوادگی، لیاقت و کاردانی، نفوذ زیادی در امور سیاسی-نظامی حکومت سلجوقی داشت. نفوذ و تأثیر او تا بدان اندازه بود که بنا به نوشته آقسرائی، «هیچ کاری در ممالک و سلطنت بی‌حضور و صوا بدید او» انجام نمی‌پذیرفت [آقسرائی، ۱۳۶۲: ۴۱]. او بعد از مقام حاجبی به مقام پروانگی نایل و از آن به بعد **معین‌الدین پروانه** نامیده شد. البته قبل و بعد از او، کسان دیگری نیز منصب پروانه

استفاده از اصطلاحات فارسی هم‌چون

سرهنگ، سرنفر، سرلشگر، سپه‌دار و نظایر آن

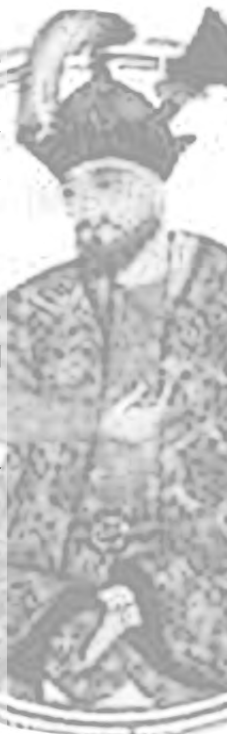
برای نامیدن مناصب، مراتب و درجات نظامی

که برخی از آن‌ها بعدها عیناً به ترکی ترجمه

شدند نیز نشان‌دهنده اقتباس سلجوقیان

آناتولی از نظام سپاه در ایران است

داشتند، اما در مورد **معین‌الدین دیلمی** این عنوان به‌صورت نام خاص درآمد. از جمله کارهای اثرگذار **معین‌الدین پروانه** این بود که همان نقش پدرش را در زمان **عزالدین کیکاووس** ایفا کرد و نزد بایجو رفت و با او صلح کرد. با سعی و تلاش **معین‌الدین پروانه**، هلاکو خان مجاب شد که سلطنت سلجوقی به‌طور مساوی بین برادران تقسیم شود. هلاکو ضمن تأیید منصب وزارت و پروانگی او، به رکن‌الدین سلطان سلجوقی خاطر نشان ساخت که «برای انجام کارهایتان کسی را جز این مرد نزد من نفرستید» [ابن‌خلدون، ۱۳۶۹: ۴/۲۸۰]. هم‌چنین، ایلیخان مغول اداره امور دولتی سلجوقی را به کل به پروانه سپرد و حتی منصب قضا و حکومت شرع را نیز به وی محول کرد [بیانی، ۱۳۷۵: ۳/۹۱۶].



طی سال‌هایی که پروانه زیر نظر مغولان همه‌کاره آسیای صغیر شده بود، سلطان رکن‌الدین فقط یک دست‌نشانده بود و فرمان‌روای اصلی، معین‌الدین پروانه محسوب می‌شد. همین امر باعث کدورت بین او و سلطان رکن‌الدین شد و کار به مشاجره لفظی انجامید و پروانه به مغولان وانمود کرد که سلطان رکن‌الدین قصد جان او را دارد و با ممالیک مصر همدست شده است [ابن‌بی‌بی، ۱۹۵۷م: ۳۰۱].

سرانجام پیروزی با معین‌الدین پروانه بود، زیرا شحنة مغولی در روم، در سال ۶۶۴ هـ/ ۱۲۶۶م رکن‌الدین را مسموم و مقتول ساخت. پروانه پس از این حادثه، پسر شش‌ساله رکن‌الدین به نام غیاث‌الدین کیخسروی سوم را به سلطنت نشاناد و تا ده سال بعد، به تنهایی به اعمال قدرت پرداخت. بنا به نوشته ابن‌خلدون، برای غیاث‌الدین کیخسرو تنها نامی از پادشاهی مانده بود و او در کفالت پروانه بود. [ابن‌خلدون، ۱۳۶۹: ۵۸۴ع].

به رغم اظهارات برخی پژوهشگران عرصه مغول‌شناسی که پروانه را نمونه بارز آن دسته از ایرانیان که مخالف سلطه مغول بوده و همواره سعی در حفظ استقلال روم داشته و برای دور نگه داشتن منطقه آسیای صغیر از گسترش نفوذ فرهنگ مغولی از هیچ کوششی دریغ نوزید [بیانی، ۱۳۷۵: ۹۱۶-۹۱۵]، مندرجات تاریخی نشان می‌دهند که معین‌الدین پروانه از زمان حضور عنصر مغول در آسیای صغیر تا روزگار هلاکوخان، نسبت به مغولان نظر مساعدی داشته و صادقانه برای پیشبرد امور آنان در آسیای صغیر خدمت کرده است. پروانه در پرتو مناسبات حسنه با مغولان، توانست حکومتی نسبتاً باثبات در آسیای صغیر به‌وجود آورد.

در میان امیران و وزیران سلجوقی روم، بیش از همه معین‌الدین پروانه و خانواده‌اش به مولانا ارادت می‌ورزیدند و از مریدان او

بودند و در اثبات اخلاص و اعتقاد خود به مولانا از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند [همان، ص ۲۳۱]. پروانه به‌شدت تحت‌تأثیر مراد خود بود. جالب این‌که اولین بحث مولانا در کتاب فیه‌مافییه به نام معین‌الدین پروانه و موضوع مغول آغاز می‌شود. در این مبحث از این‌که معین‌الدین با مغولان سازش و مدارا می‌کند، با تسلط آنان بر آسیای صغیر و حکومت سلجوقی روم مخالفت نمی‌کند و به‌خصوص از این طریق، مغولان در کار حمله به شامات و مصرند، خشمگین است و از این‌که این سرزمین که مأمن اندیشمندان شده و در معرض تعرض مغول قرار گرفته است، بسیار نگران است [همان، ص ۲۳۸-۲۳۷].

حتی مولانا یک‌بار خطاب به پروانه می‌گوید: «تو با تاتار یکی شده‌ای و یاری می‌دهی تا شامیان و مصریان را فدا کنی و ولایت اسلام را خراب کنی... روی به خدای عزوجل آور که محل خوف است و صدقه‌ها ده تا تو را از این حالت بد که خوف است، برهاند... و تو را از این پشیمانی دهد و اسبابی پیش آورد که تو باز در کثرت مسلمانی کوشی و قوت مسلمانی باشی» [مولوی، ۱۳۶۹: ۵-۴].

معین‌الدین ابوالمعالی سلیمان‌بن علی‌الدیلمی، از ایرانیان پاک‌نژاد و از خاندانی اصیل و قدیمی بود. همه منابع، ویژگی‌هایی چون حلم، دیانت، کفایت، سخن‌سنجی، عدوبت بیان، وقار، فرهنگ‌دوستی، عقل، بلندنظری، زبردست‌نوازی و عارف‌مسلمکی وی را ستوده‌اند. نویسنده ناشناس «تاریخ آل‌سلجوق در آناتولی» می‌نویسد: «در زمان پروانه چنان شد که گرگ و میش به هم آب می‌خوردند و به هم می‌چرخیدند و صحبت او با علما بود. عوام در غایت امن بود. مغل هم چون انگشتی بود در دستش گردان و...» [تاریخ آل‌سلجوق در آناتولی، ۱۳۷۵: ۳۵۳].

سرانجام در زمان **اباخان**، وی را به

تهمت ارتباط با ممالیک دستگیر کردند و به قول آفسرای: «فی‌الجملة به تهمت خروج لشگر شام، صبح دولتش به شام تیره بدل شد و آخر الامر در الاطاع درجه شهادت یافت.»

جهان‌جود و معالی‌یگانه پروانه شهید گشت و جهان را نهاد بر دل داغ به سال ششصد و هفتاد و شش به وقت عشا شب نخست ز اول ربیع در الاطاع [آفسرای، ۱۳۶۲: ۱۱۷]

شیرین‌بیانی، زندگی معین‌الدین را با زندگی شمس‌الدین محمد جوینی مقایسه کرده است. این دو مرد بزرگ برای حفظ و تداوم فرهنگ ایرانی در غوغای غلبه بیگانه، به جان کوشیدند و سرانجام نیز هر دو به بهانه خیانت به دستگاه مغول جان باختند [بیانی، ۱۳۷۵: ۳/۹۱۹]. سال‌ها بعد، در زمان سلطان مسعود، **محمد بک پروانه**، پسر معین‌الدین سلیمان، در بلوک قسطنطنیه به مقام پروانگی رسید [آفسرای، ۱۳۶۲: ۱۱۷].

۲. وزارت و امارت

یکی از مناصب مهم این دوران مقام وزارت است. در آناتولی به دلایلی نامعلوم، وزرا به‌ویژه تا پیش از حمله مغول، از اقتداری که همتایانشان در سایر بلاد اسلامی داشتند، برخوردار نبودند و همواره صاحب‌منصبان دیگری هم چون اتابکان، نواب و... با آنان در قدرت شراکت داشتند [بیانی، ۱۳۷۵: ۲۱۷-۲۱۶]. بسیاری از آنان قبل از رسیدن به این مقام، مناصب دیگری مانند ریاست طشتخانه و خزانه‌داری و مکتب‌داری و طغرایسی را عهده‌دار بودند. عنوان صاحب، چه در داخل ایران و چه در خارج از آن، به وزرای حکومت سلجوقیان (۴۲۹-۷۰۸ هجری) داده می‌شد.

در روزگار علاء‌الدین کیقباد به نام چند تن از وزرای ایرانی برمی‌خوریم، از جمله: **صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی** که

در روزگار علاءالدین کیقباد و غیاثالدین کیخسرو و عزالدین کیکاوس، مناصب مهم از قبیل طغرا و نیابت وزرات و نیز وزارت را به تدریج متصدی شد [ربانی، ۱۳۸۲: ۱۰۶]. وی در زمان عزالدین کیکاوس اول، منشی خاص بود و اشعاری فارسی نیز از وی به جای مانده است. ابن بی‌بی اشاره می‌کند که وی در راه آفسرا دوییتی به اقتراح سلطان بر بدیهه گفت که بیت اول آن این است:

بادام شبی با تو دلارام چنان

کز غایت لطف شرح کردن نتوان

و به واسطه آن «شرف مطبخ و انشاء خاص مضاف گشت» [ابن بی‌بی، ۱۹۵۷: ۲۰۲].

با دخالت وی و اسدالله روزه و معین‌الدین پروانه، با وجود این که بعد از مرگ غیاث‌الدین کیخسرو، پسر کوچک‌تر او، علاءالدین کیقباد، به جانشینی رسید. پس مهتر او، عزالدین کیکاوس، به پادشاهی نشست و چون فرزندان غیاث‌الدین کیخسرو با یکدیگر اختلاف داشتند، به تدبیر صاحب شمس‌الدین اصفهانی و فرمان هلاکو، مقرر شد که هر سه در پادشاهی شریک باشند و صاحب شمس‌الدین وزارت آن سه را برعهده گیرد و یازده سال به رأی و تدبیر این وزیر دانشمند (۶۵۴-۶۵۵) آن سه برادر در یک زمان سلطنت کردند [همان، ص ۸۳].

وی سرانجام توسط معین‌الدین پروانه از وزارت معزول شد و حدود سال ۶۴۷ هـ در زندان به قتل رسید، زیرا پروانه برای این که نشان بدهد با مغولان همراه است، بسیاری را کشت؛ از جمله: شمس‌الدین محمد اصفهانی که در این زمان نایب‌السلطنه بود.

ابن بی‌بی از تعدادی اتباع اصفهانی با نام امیر رشیدالدین جوینی، خطیرالدین سجاسی، شجاع‌الدین رییس البحر و نجیب‌الدین مستوفی نام می‌برد که مباشرین قتل صاحب شمس‌الدین اصفهانی را به حکم یرلیغ با دو شاخ به اردو بردند

و در آنجا کشف حال هر یکی کردند و در آنجا وزارت بر شمس‌الدین طغرای، نیابت بر شجاع‌الدین رییس البحر، و استیفا بر نجیب‌الدین دلخانای مستوفی، و امیر عارضی بر رشیدالدین جوینی قرار گرفت [همان، ص ۲۷۱].

با این توصیفات معلوم می‌شود، هر ایرانی که به منصب مهمی می‌رسید، تعدادی از دوستان، طرفداران و به خصوص هم‌شهریانش را با خود می‌آورد. تعداد این افراد بسیار زیاد بود، چنانچه صاحب فخرالدین علی بن حسین، خلقی بسیار و طایفه بی‌شمار از تبریزی، همدانی، عراقی، اصفهانی، خشکانی، خراسانی، گرجی، الاثنی، مرندی، نخجوانی، تفلیسی و ارانی استصحاب کرد و از ارباب قروض هم از آن طوایف بعضی را به حجابت و بعضی را به نیابت خود منصوب و موسوم گردانید [آقسرای، ۱۳۶۲: ۱۴۹-۱۴۸].

چنان‌که از شواهد امر معلوم است، مقام وزارت و یا امارت ممالک روم در دوره ایلخانی تحت نظارت مستقیم ایلخان مغول بوده است. برای این مقام، گاهی مستقیماً از ایران فردی فرستاده می‌شد و یا مانند معین‌الدین پروانه باید مورد تأیید دربار ایلخانی قرار می‌گرفت و این احتمالاً از ترس دخالت ممالک در امور آناتولی ناشی می‌شد و چنان‌که قبلاً ذکر شد، اباقاخان به دلیل عدم اطمینان به پروانه بود که دستور قتل وی را صادر کرد و بعد از آن و به منظور اطمینان از جبهه روم، کوشید افرادی مطمئن به‌ویژه از خاندان چنگیز را در روم به کار گمارد [بیانی، ۱۳۷۵: ۳/۹۲۷].

ابن بی‌بی از وزارت قاضی عزالدین محمد رازی در زمان عزالدین کیکاوس نیز سخن گفته است که بعد از صاحب شمس‌الدین اصفهانی، مدتی به این مقام گماشته شد [ابن بی‌بی، ۱۹۵۷: ۲۴۷]. امام معظم، نجم‌الدین نخجوانی، ایرانی دیگری بود که در دوران اختلافات سلطان

رکن‌الدین و برادرش عزالدین به وزارت منسوب شد و به گفته ابن بی‌بی: «در فنون علوم بحر موج و سحاب ثجاج بود و شرع و حکومت را جمع کرده و معقول و منقول را در ذات کریم امتزاج داده» بود، ولی ظاهراً مدت وزارت وی چندان به درازا نکشید، زیرا متوجه شد که کارها بر سیل و جوب نمی‌رود [همان، ص ۳۷۱-۲۷۰].

آقسرای و ابن بی‌بی در جای جای اثر خود از مناصب اداری نام می‌برند که توسط ایرانیان اداره می‌شد. از جمله در زمان سلطان



مندرجات تاریخی نشان می‌دهند که معین‌الدین

پروانه از زمان حضور عنصر مغول در آسیای صغیر تا

روزگار هلاکوخان، نسبت به مغولان نظر مساعدی

داشته و صادقانه برای پیشبرد امور آنان در آسیای

صغیر خدمت کرده است

غیاث‌الدین مسعود، مجیرالدین محمد معتز خراسانی، فرزند تاج‌الدین المعزز خراسانی یا خوارزمی، نیابت سلطنت را به اضافه منصب پدرش، برعهده داشت. عمادالدین زنجانی به اشراف ممالک و تولیت اوقاف رسید [همان، ص ۱۳۸]. امین‌الدین امیرداد اصفهانی، استاد الدار و متولی اوقاف ممالک بود و معین‌الدین پروانه او را ملازم و مصاحب غیاث‌الدین کیخسروی شش ساله کرد تا پیوسته به او مهمات خیر و اقامت بر ادای صلوه و صوم را بیاموزد [همان، ص ۸۸].

توجه به حضور این صاحب‌منصبان و امرای ایرانی که گاهی به مقام وزارت نیز رسیده بودند، بیانگر این واقعیت است که ایرانیان تا پایان دولت سلجوقی، هم‌چنان در رأس تشکیلات اداری و سیاسی سلجوقیان قرار داشتند. اعزام کارگزاران ایرانی توسط

حاکمان مغول از طرفی سبب حضور ایرانیان در رده‌های بالای تصمیم‌گیری اجتماعی و فرهنگی، و از طرف دیگر سبب مهاجرت گروه‌های معتناهی از ایرانیان به‌همراه این افراد برای کمک در اداره امور بود که به گسترش فرهنگ ایرانی در جامعه کمک فراوانی می‌کرد. برای مثال، آقسرائی از تعداد زیادی ایرانی صحبت می‌کند که **صاحب فخرالدین علی قزوینی**، به‌هنگام وزارت، آن‌ها را در مناصب گوناگون به کار گماشت. «فی‌الجمله، صاحب قزوینی خلقی بسیار و طایفه بی‌شمار از تبریزی، همدانی، عراقی، اصفهانی، خشکانی، خراسانی، گرجی، الانی، مرندی، نخجوانی، تغلیسی و ارانی استصحاب نمود و از ارباب قروض هم از آن طوایف بعضی را به حجاب و بعضی را به نیابت خود منسوب و موسوم گردانید» [آقسرائی، ۱۳۶۲م: ۱۴۹-۱۴۸] و یانویسنده ناسناس تاریخ آل سلجوق متذکر می‌شود که صاحب فخرالدین قزوینی را نایی بود تبریزی، شمس‌الدین می‌گفتند [تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ۱۳۷۷: ۱۲۱].

۳. قضاوت

ازجمله مناصب مهم دیگر در این دوران، منصب قضاوت بود. یکی از مشهورترین افرادی که به مقام



سکه دوره سلجوقی

قاضی القضاتی منصوب شده بود، **قاضی سراج‌الدین ابوالثنا محمودبن ابی‌بکر بن احمد ارموی شافعی** (۶۸۲-۵۹۴هـ) از بزرگان حکمای قرن هفتم و از دانشمندان بزرگ است که در منطق، حکمت، فقه، تفسیر و حدیث از علمای مشهور زمان خود بود. وی که در ارومیه تولد یافته بود، پس از این‌که در این دیار کسب دانش کرد، به آسیای صغیر و در اواخر عمر به قونیه رفت. او ابتدا در موصل تدریس می‌کرد، اما پس از آن به آسیای صغیر رفت و در همان‌جا دار فانی را وداع گفت. سلاطین سلجوقی هم‌چون **عزالدین کیکاوس دوم** و **رکن‌الدین قلچ ارسلان چهارم** و **غیاث‌الدین کیکسروی سوم**، نسبت به قاضی سراج‌الدین توجه تام داشتند و منصب قاضی القضاتی را به او واگذار کردند [صفا، ۱۳۷۳: ۲۴۶-۲۴۳]. وی علاوه بر مقام علمی، غیرت و شجاعت مردان جنگی را داشت. ابن‌بی‌بی در مورد وی می‌نویسد: در عهد غیاث‌الدین کیکسرو قرامانیان از ارمنستان به آسیای صغیر تاختند و فتنه‌ای به راه انداخته بودند و قونیه را محاصره کردند و قصد تصرف آن را داشتند، قاصدی فرستادند تا دروازه شهر را بکشایند و آنان وارد شهر شوند. قاضی‌القضاة ملک‌العماء، سراج‌الدین ارموی، «که فرید وحید عصر خویش بود، ساکنان شهر را بر دفع دشمن تحریض کرد و در آن باب فتوا داد و خود بر دیوار قلعه رفت و شروع به تیراندازی نمود» [ابن‌بی‌بی، ۱۹۵۷م، همان: ۷۰]. ظاهراً این عمل باعث بهبود مقام وی نزد



سلطان شده است.

تمام مدت اقامت سراج‌الدین در قونیه، با عزت و احترام همراه بود و با رجال و معارف آسیای صغیر مراوده داشت. مجلس درس او همیشه دایر و طالب علوم دینی از محضرش برخوردار بودند و قاضی پیوسته در کار تألیف و تحقیق و تعلیم بود و «افاضل جهان از اطراف و اکناف بر سیل استفادات روی به مجلس افادت او آورده بودند [آقسرائی، ۱۳۶۲: ۱۲۱]. او شاگردانی تربیت کرد که بعضی از آن‌ها دانشمندان عصر خویش محسوب می‌شدند، از جمله **صفی‌الدین ارموی**، مشهور به هندی، دانشمند قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، یکی از تربیت‌یافتگان قاضی سراج‌الدین است. او از مریدان خاص **اوحدالدین کرمانی** بود و بنابر گفته خودش، صرفاً به دلیل مجاورت با اوحدالدین، از علاء‌الدین کیکباد خواست تا او را به قضاوت ملطیه بفرستد [اوحدالدین کرمانی، ۱۳۴۷: ۹۵-۹۱]. البته علاء‌الدین کیکباد، اوحدالدین کرمانی را در سفری به منطقه مورد احترام قرار داد و منصب قضای ملطیه را چندی نیز به اوحدالدین بخشیده بود [همان: ص ۲۶، ۲۱۷، ۱۴۲، ۲۸۶، ۲۸۹].

در مناقب العارفین افلاکی آمده است، قاضی سراج‌الدین در برابر تربت مولانا این ابیات را خواند:

کاش آن روز که در پای تو شد اجل
دست گیتی بزدی تیغ هلاکم بر سر
تا در این روز جهان بی‌تونیدی چشم
این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر
روزی نیز حضرت **چلبی حسام‌الدین ارموی**، از حضرت مولانا پرسید: «همشهری ما قاضی سراج‌الدین چگونه است؟» فرمود: نیکومرد است. این فقیه بر جنازه مولانا نماز گزارد و آن‌قدر به وی احترام، علاقه و اعتقاد می‌داشت که پس از مرگش، مانع از اقدام فقهای شد که می‌خواستند نواختن ریاب را حرام و ممنوع سازند [افلاکی،

۱۳۶۲: ۴۱۱-۱۶۸].

یکی دیگر از بزرگان روم که زمانی به روزگار عزالدین کیکاوس بن کیخسرو به وزارت رسید، قاضی عزالدین محمد رازی است که قاضی شهر سیواس بود. افلاکی نیز روایت می‌کند که وی برای مولانا مسجدی در قونیه بنا نهاد و به استدعای وی در اجلالی که به مناسبت اتمام بنای آن مسجد برپا شده بود، مولانا وعظ و تذکیر فرمود و اگرچه در آغاز بر سما انکاری عظیم داشت، ولی سرانجام از آن انکار دست برداشت و به صدق تمام مرید شد [مولوی، ۱۳۶۹: ۳۴۰].

قطب‌الدین ابو‌الثنای محمودبن

مسعودبن مصلح‌الدین کازرونی، مشهور به قطب‌الدین شیرازی، نیز مدتی منصب قضا در شهر سیواس را از جانب شمس‌الدین جوینی صاحب دیوان، عهده‌دار بود. وی فقیهی فیلسوف و دانشمندی مشهور است که در اکثر علوم، شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بود و در فضل و کمال به درجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی فرمود [خواندمیر، ۱۳۵۳: ۱۱۶].

کمال‌الدین کامیارانی نیز که پدر زن

ابن‌بی‌بی بود، از بزرگان و امیران دولت سلجوقی روم بود و در روزگار علاء‌الدین کیقباد (۶۳۴-۶۱۷هـ) مورد عنایت سلطان واقع شد و فتح ارمنستان و گرجستان و بعضی از بلاد شام بر اثر حسن کفایت و درایت او دست داد. به گفته مرحوم عباس اقبال، وی که صاحب شمشیر و قلم بود، عهده‌دار منصب قضاوت در ارزنجان بود و مردی فقیه، سخن‌گو و حکیم مشرب و از شاگردان شیخ شهاب‌الدین سهروردی محسوب می‌شد که سرانجام در آغاز پادشاهی غیاث‌الدین کیخسرو ۶۴۴-۶۳۶هـ در حدود سال ۶۳۴هـ یا ۶۳۵هـ به دست یک نفر دیگر از امرای سلجوقی به قتل رسید [اقبال، ۱۳۱۲: ۱/۱۳۵]. مؤلف «بزم و رزم» نیز در کتاب خود اشاره به تعدادی از

این

قضات

می‌کند

که بسیاری از

آنان نسل‌اندرونسل

متصدی شغل قضاوت

بوده‌اند [استرآبادی، ۱۹۲۸، ج ۱:

۱۳۹]. برخی از کارگزاران قضاوت

دولت سلجوقی، خود از جمله نام‌آوران

ادب فارسی در آناتولی بودند. ابن‌بی‌بی

بعضی از اشعار آنان را که به زبان فارسی

سروده شده، ذکر کرده است [ابن‌بی‌بی،

۱۹۵۷: ۸۴-۵۷۵].

نتیجه

پیروزی مسلمانان در نبرد ملازگرد و ورود و استقرار آن‌ها در آناتولی، فقط به شکست و اسارت امپراتور بیزانس منتهی نشد، بلکه سد استوار امپراتوری بیزانس برای همیشه فروریخت و راه فتوحات بعدی و مهاجرت‌های گسترده به این سرزمین هموارتر شد.

منابع

۱. آق‌سرای، کریم‌الدین محمود. مسامره‌الاجبار و مسایره‌الاجبار. به کوشش عثمان توران. اساطیر. تهران. ۱۳۶۲.
۲. ابن‌بی‌بی، حسین‌بن محمدبن علی الجعفری الرغدی. الاوامر العالیة فی الامور العالیة. به کوشش نجاتی لوغال و عدنان صادق ارزی. آنکارا. ۱۹۵۷م.
۳. ابن‌خلدون، عبدالرحمن. العبر. ترجمه عبدالمحمد آیتی. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران. ۱۳۶۹.
۴. استرآبادی، عزیزبن اردشیر. بزم و رزم. به کوشش محمد فواد کوپرولو. اوقاف مطبعة سی استانبول. ۱۹۲۸م.
۵. افلاکی، شمس‌الدین احمد. مناقب‌العارفین. به کوشش تحسین یازجی. دنیای کتاب. تهران. ۱۳۶۲.
۶. اقبال، عباس. تاریخ مفصل ایران. مطبعة مجلس. تهران. ۱۳۱۲.
۷. بیانی، شیرین. دین و دولت در ایران عهد مغول. نشر دانشگاهی. تهران. ۱۳۷۵.
۸. ———. دمساز دو صد کیش. جامی. تهران. ۱۳۸۴.

۹. جوینی، عطا ملک‌بن محمد. جهان‌گشای. تصحیح علامه محمد قزوینی. دنیای کتاب. تهران. ۱۳۸۰.

۱۰. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی. تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر. تصحیح محمد دبیر سیاقی. کتاب‌فروشی خیام. ۱۳۵۳.
۱۱. ربانی، زهرا. بررسی نقش نخبگان در رواج فرهنگ ایرانی در آناتولی دوره سلجوقیان روم. رساله دکترا. دانشگاه الزهراء. ۱۳۸۲.
۱۲. شکر، محمد. سلجوقیان (شکست بیزانس در ملازگرد و گسترش اسلام در آناتولی). ترجمه نصرالله صالحی و علی ارطغرل. ادیان. قم. ۱۳۸۵.
۱۳. صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران. امین. تهران. ۱۳۷۳.
۱۴. فرغانی، سیف. دیوان سیف فرغانی. به کوشش ذبیح‌الله صفا. فردوسی. تهران. ۱۳۶۴.
۱۵. کرمانی، اوحدالدین حامدبن ابی‌الفخر. مناقب اوحدالدین. به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۷.
۱۶. گلشنی، عبدالکریم. فرهنگ ایران در قلمرو ترکان سلجوقی. نشریه هنر و مردم. ۱۳۵۵. شماره ۱۷۱.
۱۷. لمبتون، آن. ساختار درونی امپراتوری سلجوقی. پژوهش دانشگاه کمبریج. ترجمه حسن انوشه. امیرکبیر. تهران. ۱۳۷۱.
۱۸. مشکور، محمدجواد. اخبار سلاجقه روم. کتاب‌فروشی تهران. تهران. ۱۳۵۰.
۱۹. مولوی، جلال‌الدین محمد. فیه‌ما فیه. مقدمه و تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۹.
۲۰. ناشناس. تاریخ آل سلجوق در آناتولی. به کوشش نادره جلالی. آینه میراث. تهران. ۱۳۷۷.
۲۱. نسوی، شهاب‌الدین محمد خرنزدی زیدری. سیرت جلال‌الدین منکبرنی. تصحیح مجتبی مینوی. علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۸۴.

دست بافته دوره سلجوقی با نقوش هندسی